

تقدم سیاست در جوامع فرا انقلابی

ترجمه از خسرو

الما رآلتفاتر

داده است. او معتقد است که شرایط ساختاری و دینا میزم انکشاف جوامع به اصطلاح انقلابی را می توان در چارچوب مقوله سرمایه داری دولتی درک نمود. این نظریه سنتی طولانی دارد. واژه سرمایه داری دولتی توسط لنین، به گونه ای نه چندان دقیق، به کار گرفته شد، و سپس بوخارین تعریف دقیق تری از آن ارائه داد. تاریخچه طولانی نقد کمونیست های چپ به اتحاد شوروی و سپس به کشورهای به اصطلاح "اردوگاه سوسیالیستی" رابطه نزدیکی با این مفهوم دارد. اما، از دیدگاه من کوشش در جهت شناخت جوامع سوسیالیست واقعا موجود مقوله سرمایه داری دولتی محکوم به شکست است، چرا که این روش یاد و مشکل لاینحل مواجه است. نخست آن که، تا زمانی که شکل سلطه به مثابه استثمار سرمایه داری شناخته شود و تنها تفاوت آن با شکل استثمار سرمایه داری در کشورهای غربی در این تلقی شود که تماحب کننده، اداره کننده و انباشت کننده ارزش افزونه (و نه محصول افزونه) جملگی دولت است، بسیاری از رموز شیوه بازتولید این کشورها که خود را سوسیالیست می نامند، همچنان پوشیده باقی خواهند ماند. از آن حاشی که در این جوامع، تولید کالای و نیز مناسبات کالایی پولی غالب است، و در نتیجه، همان طوری که فیدل کاسترو یک بار اشاره نمود "مردم کماکان به دلار می اندیشند"، شباهت بیرونی با جوامع سرمایه داری وجود دارد. بازاریکاری وجود دارد که در آن نیروی کار برای مبادله با دستمزد عرضه می شود و به فروش می رود. اما، از این مناسبات بیرونی نمی توان به مناسبات مشابه درونی سلطه اجتماعی رسید. دوم آن که، اگر در تئوری سرمایه داری دولتی چنین فرض شده باشد که در جوامع سوسیالیستی واقعا موجود، قوانین حرکت سرمایه داری و اشکال سرمایه دارانه سلطه و آگاهی دانش با تولید می شوند، دیگر این تئوری قادر به توضیح صحیح مفهوم سرمایه داری نیست، حتی آن چیزی که در کشورهای غربی وجود دارد. چنین فرضی نادرست است، چرا که سرمایه داری نه فقط یک صورت بندی اجتماعی با قوانین حرکت خاص خود، بلکه شکل ویژه رازگونه ای از سلطه است که در فراشده بازتولید سرمایه خود را نیز با تولید می کند، و بر اساس قوانین حرکت خاص خود، ایجاد یک چارچوب ادراکی واحد که بتوان با کمی تغییر و اصلاح برای جوامع متفاوت بکار گرفت و همه به شکل مشابهی طبقه بندی کرد، شیوه ای مکانیکی در بررسی است. به علاوه، این نحوه تحلیل نقی کامل روش مارکسیستی است، حتی اگر در آن از مقولات مارکسیستی نیز استفاده شود. زیرا که در روش مارکسیستی باید مقولات را از مناسبات درونی بازتولید اجتماعی جدا کنیم تا بتوانیم شکل و محتوای ویژه ساختار اجتماعی و تحولات آن را تشریح و تحلیل کنیم.

گذرا از تقدم اقتصاد به تقدم سیاست

برای آن که براتیک سیاسی ما هدف معقولی داشته باشد باید مفاهیم تحلیلی را دقیقتر از ما زیم. جوامع اروپای شرقی را باید نه به مثابه جوامع سرمایه داری، نه سوسیالیستی، و نه در حال گذار و بلکه، به منزله جوامعی با وجه تولید خاص خود مورد ارزیابی قرار داد. برخورد رودلف بارو نیز چنین بوده است. وی از این جوامع به مثابه "جوامع سوسیالیست اولیه"، یا "سوسیالیسم در مرحله جنینی" و یا "اشکال مستبدانه سلطه منکی بر شا لوده های بازتولید غیر سرمایه داری و همچنین غیر سوسیالیستی" نام می برد. این وجه تولید مستقل و متمایز چگونه انکشاف می یابد؟ البته، به واسطه یک عمل انقلابی (اگرچنین عملی را مفروض نداریم، عنوان "جوامع فرا انقلابی" برای کنفرانس فعلی بی معنی است). این عمل انقلاب را می توان هم بطور مثبت و هم بطور منفی تعریف کرد. بدین معنی یک عمل منفی است که انقلاب پایگاه قدرت طبقه حاکم پیش از انقلاب را برچید، یعنی،

در طی چند سال اخیر، بطور مسلم، در شناخت و ارزیابی شیوه دارا از "جوامع سوسیالیست واقعا موجود" پیشرفتی حاصل نشده است. در برخورد های تحلیلی گوناگون به جوامع فرا انقلابی* مسائل تئوریک تا حدود زیادی بی پاسخ باقی مانده اند. هم چنین، مواضع عملی و سیاسی منتج از آن ها نیز نامشخص اند.

کشورهای نظیر ویتنام و کامبوج که فقط چند سال پیش خود را از سلطه امپریالیسم آزاد ساختند و اکنون برای ساختن جوامع سوسیالیستی و یا کمونیستی تلاش می کنند علیه یکدیگر وارد جنگ شده اند. منازعات میان قدرت های سوسیالیستی واقعا موجود آشکارا در حال تشدیدند. چنین به نظر می رسد که در کشورهای سوسیالیستی واقعا موجود، مشکلات داخلی تقسیم کهن کار در کارخانه ها و در جامعه به آن درجه ای رسیده اند که موجب پیدایش منازعات جدی اجتماعی شده اند. در کشورهای سوسیالیست واقعا موجود، همچون در کشورهای زیر سلطه سرمایه، مسائل انهدام محیط زیست چنان ابعاد بی خود گرفته اند که حیات را در معرض خطر قرار داده اند. این تحولات بسیار نگران کننده دیگر نمی توان بر اساس مقولات سنتی، دینا میزم درونی جوامع فرا انقلابی را بطور همه جانبه درک کرد.

مفاهیم بورژوازی، گرفتار در دام دوگانگی آزادی و زور، نامناسب اند. در پاره ای از این نظریه ها سعی بر آن شده است که بر طبق معیارهای سیاسی صوری، مابین مکانیزم های اتوریته تمایز قائل شوند. مثلث تئوری "رژیم استبدادی" ها تا آن رفت. دیگر تحلیل گران کوشیده اند که نظام های تولید و توزیع را مطابق معیارهای صوری اقتصادی طبقه بندی نمایند. نظریات اقتصادی نشود لیبرال فون مایز، هایک، و اوکن، که در آن ها بازار آزاد و برنامه مرکزی مترادف با سیاست لیبرال و سیاست تمرکزگرا فتند و اداره شده ارزیابی شده اند، نمونه های از این گرایش ناموفق اند. به همین منوال، تئوری های "رژیم استبدادی" حتی هنگامی که کمونیست های چپ، نظیر اتوروئل و تا حدودی کارل کورس مورد استفاده قرار گرفته اند، پیشرفتی نکرده اند. قیاس بین فاشیسم هیتلری و استالینیزم که برآمده از این نظریات است، مانع از شناخت مناسبات بازتولید اجتماعی شده، و در نتیجه، به جای تحلیل مناسباتی که موجب حفظ و بازتولید سلطه می شوند، آنها را در ابهام و نا روشنی های بیشتری می پوشاند.

کوشش های که از سنت تروتسکیستی پیروی می کنند و تحولات در اروپای شرقی و اتحاد شوروی را صرفا در قالب "انحرافات" می بینند نیز خالصی از اشکال نیستند. بزمع این تحلیل، به انقلاب خیانت شد. سوسیالیسم اولیه منحن شده و قدرت طبقه کارگر بطور بوروکراتیک به بیراهه کشانیده شده است. ولیکن، نیروهای محرک انقلاب مخفیانه به حیات خود ادامه می دهند - وظیفه ما این است که با از بین بردن این "انحرافات"، آنها را آشکارا زیم. این تفسیر ما له ما زاست، زیرا که استالینیزم، بوروکراتیزه شدن و سرکوب رانه تجلی مسائل ساختاری خود فراشده های دوران انقلاب و پس از آن، بلکه به مثابه "گناه" تلقی می کند. این تحلیل از کنرا این سوال که چرا اصولا در دوره نخست این انحرافات توانستند رشد یابند، رده و تاریخ را توسط نوعی تئوری توطئه توضیح می دهد.

در این کنفرانس، شارل بتلهایم چارچوب دیگری را ارائه

* این سخنرانی توسط الما رآلتفاتر، Elmar Altvater در ژانویه ۱۹۷۹، در کنفرانس "جوامع فرا انقلابی"، در شهر میلان ارائه شده است. Conference on "Post-Revolutionary Societies"

در عمل اجتماعی کردن وسائل تولید، مالکیت آن طبقه را انقضاء کرد، و از آن رو عملی مثبت است که اجتماعی شدن وسائل تولید نخستین گام در جهت حذف و نابودی سلطه‌ای است که اقتصاد تعیین کننده آن است، و در جهت ایجاد این امکان که سیاست تعیین کننده دینا میزبم اجتماعی رشد شود. عمل اجتماعی کردن سر آغاز گذار از تقدم اقتصاد، کسه متعلق به جامعه بورژوازی است، به تقدم سیاست است.

این عقیده که اخیرا توسط بان بارولوسکی مطرح شده است، باید بیشتر شکافته شود. مقوله گذار از تقدم اقتصاد به تقدم سیاست، دلالت بر آن ندارد که در جوامع بورژوازی سیاست کلا متوسط اقتصاد تعیین می شود، یعنی، همچون مدل رایج رابطه بین زیربنا و روبنا که سیاست را پیرو اقتصاد می سازد. بلکه، تقدم اقتصاد به معنای آن است که حیظه سیاست هنوز به واسطه اقتصاد با تولید می شود. کارآئی سیاسی دستگاه دولتی به درآمد مالی بستگی دارد. ابزار مداخله اجتماعی دولت با ساختار و تضادهای جامعه بورژوازی گره خورده است. قدرتش، پولش، و قانونش (در این جا قدرت ناب، یعنی قدرت زورگوئی اش مدنظر نیست) از ریلین نظام سیاسی اش فرانمی رویند، بلکه از ساختار اجتماعی "گرفته" می شوند. سلطه یک طبقه بر طبقه دیگر همچنان متکی بر ثال سلطه اقتصاد با تولید نظام است. این درست است که "هژمونی" از طریق نهادهای نظام سیاسی ("دولت" و "جامعه مدنی") ابقاء می گردد، ولیکن هنوز نظام اقتصادی اساس ایجاد، ابقاء و باز تولید هژمونی است. این امر خصوصا در دوران بحران مشهود است. آن زمان کسه بورژوازی با بحران هژمونی سیاسی مواجه شود، به حیظه قهر اقتصاد عقب می نشیند، و از این طریق اجازه می دهد که برای مثال بحران اقتصادی تاثیرات انضاطی خود را اعمال کند. می توان در موارد مشخص نیز نشان داد که مناسبات سلطه در جوامع بورژوازی — سرمایه داری به واسطه اقتصاد اعمال می شوند. بدین ترتیب، می توان از تقدم اقتصاد سخن گفت بی آن که به دام میان برهای اکنومستی و یک جانبه نگری ماتریالیستی افتاد.

بیا روسلاوسکی اشاره می کند که، حتی در یک جامعه بورژوازی، حزب سیاسی اقشار "تحت انقیاد"، یعنی (به شرط آن که به میزان کافی رشد کرده باشد)، طبقه کارگر، تقدم سیاست را در برابر تقدم اقتصاد که یک شرط سلطه بورژوازی است، قرار می دهد. اگر طبقه کارگر بخواهد بر سلطه بورژوازی فائق آید، نمی تواند مداخله خود را به حیظه اقتصادی محدود سازد. "قیود اقتصادی" ای را که بورژوازی، بطور نظری و سیاسی بکار می گیرد، تنها از طریق سیاسی می توان از هم گسست. در این محتواست که مجادلات مطروحه در باب اکنومیزی در درون جنبش طبقه کارگر اهمیت دارند. در نتیجه، "سیاسی کردن" آن دسته از اتحادیه های کارگری ای که عمدتا در حیظه اقتصادی فعالیت دارند، مطلقا حیاتی است. آنها باید از این واقعیات اقتصادی خارج شده و در مقابل شان اهداف و تبدیل های سیاسی، هم از لحاظ خواست ها و هم از لحاظ اشکال مبارزه اتخاذ کنند. بدون تردید، نظریه تقدم سیاست میزان قابل ملاحظه ای از ایده الیزم و بولوشاریزم ((اراده گرایی)) را در خود دارد. اما، تا آن زمان که اراده در جستجوی دست یافتن به اشکال سیاسی سازمانی اقداماتی است که می باید نظام اجتماعی را دگرگون سازد، جز این نمی تواند باشد.

اگر این دگرسانی انقلابی نظام اجتماعی موفقیت آمیز باشد، آنگاه تقدم سیاست با عا دجیدی خواهد یافت. آن زمان که کنترل دستگاه دولتی در دست یک حزب انقلابی باشد، حزب طرق اعمال تقدم سیاست را نیز خواهد یافت. مناسبات اقتصادی و به حد اکثر رسانیدن سود دیگر آن قیودی را که از وجه مشخصه محدودیت های مداخله دولت بورژوازی است، اعمال نخواهد کرد. در سرمایه داری، تحقق و انباشت سرمایه قوانین حرکت را تعیین می کنند. مناسبات سلطه که به واسطه اقتصاد دینا تعیین می شوند، کلیه جوانب حیات اجتماعی را تحت الشعاع خود قرار می دهند — و این امر یعنی، تقدم اقتصاد. با اجتماعی شدن وسائل تولید، اما، ارگان های سیاسی (دولت و حزب) به ابزارهای دسترسی می یابند که تقدم سیاست را ملموس کنند

و به آن معنی بیخشد. اگر فعلا محدودیت منابع اقتصادی را در نظر نگیریم (کمی بعد بدان خواهیم پرداخت)، می توان دید که انکشافات اجتماعی در جوامع فرا انقلابی، در مقایسه با آن زمان که زیر سلطه سرمایه داری بودند، "ممکن تر" می گردند، زیرا که قیود اقتصادی ناشی از تضادهای ذاتی موجود در امر تحقق سرمایه دیگر وجود ندارند. در نتیجه، کلا مگمراه کننده خواهد بود که هم سوسیالیزم و هم سرمایه داری عملا موجود را به مثابه دو شکل از تجلی دینا میزبم رشد سرمایه داری ببنداریم، و یا هر دو را تابع قوانین اندازه گیری مشابهی با سرمایه داری بدانیم (مثل رنالد امو). سرمایه داری با نرخهای انتزاعی رشد، افزایشهای انتزاعی مصرف و نظایر آن سروکار ندارد، بلکه، صاله اثر انباشت سرمایه و به حد اکثر رسانیدن سود است. سوسیالیزم عملا موجود کلا به گونه ای دیگری است: حتی اگر از کلماتی نظیر بود در آید، استفاده شود، مضمون اجتماعی آنها با متفاوت با مفاهیمی است که تحت شرایط مناسبات تولیدی سرمایه داری وجود دارند. به دلیل این تفاوت، در این کشورها، در مقایسه با جوامع بورژوازی، بنیاد، واسطه و مشروعیت سلطه به گونه متفاوتی تعیین می شوند.

"مکانیزم واحد" سلطه

به منظور کشف شالوده های مشخصی که از ریلین آن ها نظام سلطه در جوامع سوسیالیستی واقعا موجود خود را باز تولید می کند، به توضیح اشکال نهادی تقدم سیاست می پردازیم. تقدم سیاست این امر را نیز به دنبال می آورد که در جوامع سوسیالیستی واقعا موجود، در مقایسه با کشورهای سرمایه داری، اساس مشروعیت سلطه به مراتب سیاسی تر است. در نتیجه، مسائل آگاهی سیاسی، ایدئولوژی و نظایر آن فوق العاده حائز اهمیت اند. البته منظور این نیست که در جوامع بورژوازی ایدئولوژی هیچ نقش مشروعیت دهنده ای ندارد، بلکه، همان گونه که بیا روسلاوسکی نیز اشاره می کند، هیچ کس برای باور نیست که برای حفظ اساس سلطه در بریتانیا، احزاب کارگر و محافظه کاران همان اهمیت برخوردارند که حزب وحدت سوسیالیستی در جمهوری دموکراتیک آلمان و یا حزب کمونیست در اتحاد شوروی برای حفظ سلطه در سوسیالیزم واقعا موجود دارند. شاهد دیگری نیز نظریه ما را تأیید می کند. در کشورهای سوسیالیستی واقعا موجود، آن قشار و گروه هایی که مسوول آگاهی و ایدئولوژی هستند، و در این کشورها خود بخشی از فرآیند ثبات و عدم ثبات سلطه سیاسی را تشکیل می دهند، در مقایسه با جوامع سرمایه داری بورژوازی، نقش بسیار مهمتری را ایفاء می کنند. در این رابطه است که اهمیت گردهم آئی های روشنفکران معلوم می شود: مثلا، کنفرانس کافکا در سال ۱۹۶۲ در پراگ، یا نقش روشنفکران در تبلیغ آگاهی اپوزیسیونستی در جمهوری دموکراتیک آلمان؛ و یا اهمیت اعتراضات روشنفکران در لهستان در سال های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۶ (در زمانی که طفیان توده ای در سرتاسر ساحل، در کارخانه اورسوس، و در دیگر شهرها با ندرجی راه لزه در آورد را بسا د آوریم. در این جا است که اهمیت تلاش های حزب برای جلوگیری از اتحاد میان روشنفکران و کارگران آشکار می شود. در جمهوری دموکراتیک آلمان و نیز در لهستان این استراتژی نقش مهمی را بازی می کند. در مورد چکسلواکی نیز بسا واکنش رژیم در برابر "منشور ۷۷" اهمیت این نکته هر چه بیشتر نمایان شد.

در سوسیالیزم واقعا موجود، برخلاف سرمایه داری، دولت نمی تواند خود را در سنگر استقلال مالکیت خصوصی مخفی سازد، بلکه برعکس، باید خود را مستقیما در مرکز مسوولیت تام اجتماعی قرار دهد. در جوامع سوسیالیستی واقعا موجود، از جدائی بورژوازی دولت و جامعه (که علی رغم ادغام جزئی همچنان به قوت خود باقی است) دیگر اشکالی مشاهده نمی شود. در این کشورها یک "مکانیزم واحد" وجود دارد که به شکل سیاسی تنظیم می شود و مشروعیتش را از کارکرد واقعی اش می گیرد. این حقیقت که اهداف و ارقام بر نامه و تحقق آن اثرات مشروعیت بخشی دارند، خود نتیجه این عدم جدائی دولت و جامعه، یعنی، نتیجه وجود "مکانیزم واحد" است. در اینجا باید به یک صاله ذاتی موجود در اهداف و طرح های رشد کمی اشاره کنیم. زمانی که حدود و شغور تولید را طبیعت تعیین می کند، این مشکل کمیت حتی بیشتر خود را نشان

می‌دهد. جوامع سوسیالیستی واقعا موجود ما بین انسان ها، جامعه و طبیعت یک ارتباط ارگانیک برقرار کرده‌اند و این مناسبات به همان شکل موجود در جوامع سرما به داری باقی مانده‌اند. محدودیت‌ها خارجی در قالب کمیایی با تولید می‌شوند و تقریباً چنین به نظر می‌رسد که این‌ها پیش شرط ابقای سلطه در جوامع سوسیالیستی واقعا موجودند. به این نکته بطور مفصل تر خواهیم پرداخت.

ابقای "تقسیم کار رکهین" به مثابه اساس سلطه

نتیجه تقدم سیاست، همانطور که نشان داده شد، سیاسی بودن اساس سلطه است. پیش بعدی که برای خود مطرح می‌سازیم این است که اصولاً چرا پس از انقلاب سلطه گروهی از افراد بر دیگران کم‌کم انادامه می‌یابد؟ و با وجود آن که ده‌ها سال از عمر رژیم‌های بعد از انقلاب می‌گذرد، چرا بر آن غلبه نشده و از میزان آن هم بهیچ وجه کاسته نشده است؟ مگر ما رکن و انگلس معتقد نبودند که پس از انقلاب به دنبال "پس نشینی" تدریجی دولت در جامعه، مناسبات سلطه زائده می‌شوند و شاهد شکوفایی رها ئی انسان‌ها خواهیم بود. در جوامع سوسیالیستی واقعا موجود، اما، بهیچ وجه شاهد زوال دولت و حل آن در جامعه، به معنی حذف دولت، نیستیم. بلکه برعکس، همراه با دولتی شدن کامل نه فقط وسائل تولید، بلکه کلیه حوزه‌ها و فرآیندهای اجتماعی، با پدید آمدن "مکانیزم واحد" جامعه و دولت مواجه می‌شویم. بارو، شالوده نظام سیاسی اقتصادی اجتماعی در جوامع فرا انقلابی را در ابقای "تقسیم کار رکهین" می‌داند که همراه با انقراض مالکیت خصوصی بروا ئل تولید از میان نرفت. نکات حائز اهمیت در این مقاله عبارتند از: تقسیم کار بین شهروستا که سلطه شهروستا پیا مد آن است، تقسیم کار بین زن و مرد که سبب سلطه مرد بر زن می‌شود، و آخرین و مهمترین نکته، تقسیم کار فکری ویدی که سلطه روشنفکران بر کارگران ساده را نتیجه می‌دهد. این تقسیمات کار که پیا مد مالکیت خصوصی بروا ئل تولید نیستند، اما، قدمتی بیش از آن دارند، صرفاً توسط عمل اجتماعی کردن وسائل تولید از میان نروا هت رفت. در حالی که در کشورهای سوسیالیستی واقعا موجود، در مقایسه با جوامع سرما به داری، این تقسیمات و نیز ما هیت خصلت سلطه ناشی از آنها کاملاً ملامه گونیه دیگری شکل می‌گیرد، اما، بهیچ وجه کارا ئی و میزان ارتباط شان با سلطه کمتر نیست. در جوامع سوسیالیستی واقعا موجود، تعاریف نهادی این تقسیمات، در مقایسه با گذشته، سرما به داری‌شان، دگرگون شده‌اند. بهر رو، این‌ها چیزی بیش از آنند که مارکس "بقایای جامعه رکهین" نامید، چرا که ادامه حیات شان بر ظهور مناسبات کاملاً مستقل تولید سلطه دلالت دارد. اساس این مناسبات دیگر ما ننسند زمانی که وسائل تولید تحت مالکیت خصوصی بود، از ساختار اقتصادی جامعه نشات نمی‌گیرد، بلکه، همان‌طور که نشان دادیم، عمدتاً به واسطه سیاست تعیین می‌شود.

استبداد دسیاسی به مثابه شکل سلطه

ما، بی آن که ناگزیر از آن شده باشیم که به خلق مقولاتی چون "بورژوازی جدید" ویا "بورژوازی دولتی" متوسل شویم، ریشه سلطه‌ای را که به واسطه سیاست تعیین می‌شود، در تقسیم کار رکهین یافتیم. حال، بعنوان گام بعدی، این پرسش را می‌توان مطرح ساخت که این سلطه چگونه عمل می‌شود؟ به لحاظ اهمیت نقش سلطه‌ای که سیاست می‌انحی آن است، در برابر سلطه‌ای که اقتصاد می‌انحی آن است، رودلف یار و سوسیالیزم واقعا موجود را با وجه تولید آسیائی مقایسه می‌کند. در وجه تولید آسیائی، استبداد دسیاسی بر اقتصاد در اکتد متکی بود و به منظور جلوگیری از ظهور مراکز مستقل سرما به، هرگونه تلاشی ممکن برای مسدود ساختن انباشت سرما به انجام می‌گرفت. گسترش تجارت فقط تا آن حدی مجاز بود که انتقال محصول افزونه از مناطق روستائی به شهرها را تضمین می‌کرد. محصول افزونه انباشت نمی‌شد. آن بخشی که در طرح‌های عمومی لازم جهت حفظ اساس با تولید اجتماعی، نظیر سیستم آبیاری و ارتش، مصرف نمی‌شد، به شکل ثروت در خزانه دولت اندوخته

می‌شد. در نتیجه، آن جوامعی که بر اساس وجه تولید آسیائی سازمان یافته بودند، در طی قرون یا در حالت رکود بر می‌بردند و یا آن‌کسه رشد بسیار کند داشتند (به لارنس کرادر مراجعه شود). رودلف یارو، به کمک مقوله وجه تولید آسیائی، که ما در این جا تنها خطوط کلی عملکرد آن را بر شمردیم، ویژگی‌های شکل سلطه در کشورهای سوسیالیستی واقعا موجود را استبداد دسیاسی خصلت بندی می‌کند. این نحوه از خصلت بندی شاید برای پیشینه آسیائی روسیه مناسب باشد، حتی ممکن است جوانب خاصی از شکل سلطه در اتحاد شوروی را روشن کند، اما، بهیچ وجه نمی‌تواند آغزگاه مناسبی برای تحلیل مالیه سلطه در جوامع بسیار صنعتی اروپای شرقی باشد. به هر رو ما شاهد آنیم که منطق مواضع حکمرانان جوامع سوسیالیستی واقعا موجود، نه رکود بلکه رشد افزایشنده است. تنها یک وجه تشابه ما بین شیوه تولید آسیائی و سوسیالیزم واقعا موجود دیده می‌شود، و آن شکل سیاسی سلطه استبدادی است. اگر چه در این جوامع دیگر آن شکل از سلطه طبقاتی که به واسطه اقتصاد تعیین می‌شود، وجود ندارد، اما، سلطه بهیچ وجه از میان نرفته و بیان سیاسی خود را در استبداد می‌یابد. در این جا با یاد روشن ساخت که ما مفهوم استبداد دسیاسی را نه به منظور مشخص کردن یک نظام رکهین سلطه، بلکه، جهت اشاره به یک نوع بسیار مدرن آن بکار می‌گیریم.

در قلمروی اقتصاد، سلطه سیاسی به کمک روش‌های استبدادی منتج از تقدم سیاست اعمال می‌شود. پیا مد های استفاده از این روش‌ها نه رکود، بلکه، دگرسانی دائمی است. بنابراین، سلطه استبدادی باید شالوده خود را بطور مداوم با تولید کند. به کلام دیگر، حتی در جوامع سوسیالیستی واقعا موجود نیز سلطه استبدادی نمی‌تواند بدون مشروعیت ادامه یابد. منشاء این مشروعیت در موفقیت‌های اقتصادی است، یعنی، در دینا میز داتی رشد در نظام اجتماعی. نشان خواهیم داد که در جوامعی که انقلاب را پشت سر گذاشته‌اند، آن تضادهای دوره‌ای که باعث بی ثباتی سلطه سیاسی می‌شوند، دقیقاً از همین دینا می‌سازم بر می‌خیزند.

بوروکراسی به مثابه شکل نهادی استبداد

در این بخش از تحلیل خود می‌پردازیم به بررسی اشکال نهادی ای که سلطه استبدادی به خود می‌گیرد. برخلاف وجه تولید آسیائی، استبداد در کشورهای سوسیالیستی واقعا موجود نه به معنای استقرار مراکز سلطه و نه دال بر وجود واحدهای تولید، صرفاً با تولید اجتماعی ای است که عمدتاً مستقل و جدا از این مراکز سلطه به فعالیت و حیات خود ادامه می‌دهند (لارنس کرادر به تفاد ما بین "شکل کمونی" و "ذات اجتماعی" در جوامع تولید آسیائی اشاره می‌کند). بلکه برعکس، بر نظامی دلالت دارد که در برگیرنده مکانیزم‌های از سلطه است که در کلیه شئون کار و حیات اجتماعی رسوخ کرده‌اند. بهترین شکل بیان آن تا به امروز واژه بوروکراسی بوده است. از نظر ماکس وینر، ساختارهای بوروکراتیک چندین وجه مشخصه دارند: یک نهاد بر اساس حدود اختیارات رسمی وثابت به دوایر مختلفی تقسیم می‌شود که به واسطه قانون تعیین می‌شوند. حوزه‌های مختلف بر طبق اصول سلسله مراتبی تنظیم شده‌اند. مدیریت دوا بر متکی بر احکام کتبی است. صاحب منصبان اداری از ابزارهای اداری جدا شده‌اند. اگر چه ما به تعریف ماکس وینر اشاره کرده‌ایم، ولیکن این بدان معنی نیست که قصد داریم ما بین بوروکراسی و سرما به داری از یکسو، و سوسیالیزم واقعا موجود از سوی دیگر، به مقیاس بپردازیم. یک تفاوت مهم وجود دارد، بسا اجتماعی شدن وسائل تولید بوروکراسی به ابزاری دست یافته است که با آن تولید را هدایت می‌کند. در حالی که در سرما به داری، بوروکراسی همواره تابع شرایط خصوصی انباشت سرما به و تحقق ارزش است. فقدان مالکیت بروا ئل تولید، موروئی نبودن قدرت و ثروت، و استقلال از یک طبقه حاکم، به مثابه وجه مشخصه عمده سلطه بوروکراتیک در کشورهای سوسیالیستی واقعا موجود، توسط تروتسکی، دیوچر، مارکوزه، و هافمن مورد بحث قرار گرفتند. این خصوصیات چیزی نیستند بجز تجلی اجتماعی و قانونی این واقعیت اجتماعی که آن را گان‌ها ئی که بر برای

جامعه تصمیم می‌گیرند ، دیگر در بند فراشد مستقل تحقق سرمایه قرار ندارند . بلکه برعکس ، بوروکراسی‌ها توانائی آنها دارند که تحولات اجتماعی مطلوب خود را که از تقدم سیاست سرچشمه می‌گیرند ، سازمان دهند . این بعد جدید بوروکراسی ، در امکان یافتن برنامه‌ریزی مرکزی متجلی می‌شود . "رئوس تعیین کننده" اقتصاد "لنین در خدمت بوروکراسی قرار گرفته‌اند . این واقعیت اجتماعی ، اما ، تضادی را در بطن خود می‌پرواند . برخلاف اهداف و امکانات اولیه انقلاب ، رشد بوروکراسی یک حرکت به قهقراست ، قدمی در خلاف جهت هدف اجتماعی شدن وسائل تولید و بسوی مالکیت و اقطاع دولتی که با رشد آن تضاد می‌آید . اربابان انحصارگر قدرت و توده‌ها پای می‌گیرند . به‌گفته دویچر :

"قدرت بوروکراسی استثنائی است ، چرا که در آن واحد قدرتی است اقتصاد ، سیاسی ، فرهنگی . اما ، نکته مهم در این است که منشاء هر یک از این عناصر قدرت در یک عمل رهائی بخش بوده است ... تخصیص ما بین منشاء قدرت و خصائل فعلی آن ، ما بین اهداف رهائی بخش آن و استفاده‌ای که در عمل از آن می‌شود ، همواره تنش‌های شدید سیاسی و تصفیه‌های مکرری را موجب شده‌اند ..."

"بوروکراسی ... هنوز نتوانسته است که توده‌ها - و حتی خودش - را متقاعد سازد که قدرتش را چگونه ایسازگار با ... عمل‌های بخش که از آن منبعث شده ، به کار گرفته است ... به کلام دیگر ، "طنقه جدید" هنوز مشروعیت اجتماعی برای خود کسب نکرده است ."

ناایمنی پایگاه قدرت بوروکراسی در سوسیالیسم واقعاً موجود در همین نکته است . این ناایمنی ، به نوبه خود ، یک توجیه دائمی برای بسط قدرت بوروکراتیک را لازم دارد . رشد صنعتی قهراً میسر ، جنبه توجیهی است و اساس مشروعیت بوروکراسی را تشکیل می‌دهد . در نتیجه ، بوروکراسی ناگزیر است که در سوسیالیسم بر کارائی اجتماعی خود تا کید بیشتری داشته باشد تا در سرمایه‌داری . باید شواهد بیشتری دال بر موفقیتش از آن‌ها دهد : نظیر نرخ بالای رشد ، صنعتی شدن سریع ، امکان آموزش برای کلیه اقشار جامعه ، دستاوردهای علمی و تکنولوژیک ، بوروکراسی ، برای قرار زخوری که منشاء انقلابی‌اش برایش ایجاد کرده ، کارائی اقتصادی را با ساختن سوسیالیسم یکسان جلوه می‌دهد و در نتیجه اهداف اولیه انقلاب را در مسابقات بوروکراتیک اخته شده کارائی ادغام می‌کند .

و بدین ترتیب است که رابطه غیرآشنا گونیستی بین بوروکراسی و انقیاد دائمی با تولید می‌شود . قلمروهای فعالیت به حوزه‌های صلاحیت تقسیم شده ، و وحدت اجتماعی در حیطه‌های خاصی که مسوولیت افراد و یا گروه‌ها را تنظیم می‌کنند ، تکه تکه شده است . به‌گفته بارو ، هم مسوولیت یک زن نظافت کار برای نظافت یک سالن ، و هم مسوولیت کمیته مرکزی برای تعیین سیاست جنگ یا صلح بدین روش تنظیم می‌شوند . این تکه تکه شدن وحدت اجتماعی به قلمروهای خاص ، کوتاه‌اندیشی‌های اجتماعی و سیاسی می‌آفریند . حتی وحدت مجدد منافع ویژه ، هم چون یک سنتز اجتماعی ، نیز لزوماً کوتاه‌اندیشی‌ای بیش نخواهد بود . چنین سنتزی اما با معرف منافع خاص بوروکراسی خواهد بود ، حتی اگر بسا فرمول‌های ایدئولوژیک مترادفی نظیر "ساختن سوسیالیسم" ، "جهاد برای تولید" و یا "پیشی گرفتن بر برنامه" مستور شده باشند .

ذکر این نکته حائز اهمیت است که معقول بودن بوروکراسی در همگونی آن نیست . معقولیت یک بوروکرات تنها به تکنیک اداری و تنظیم مرتب فعالیت‌های موسسه مربوط است و به هیچ وجه محتوی و اهداف فعالیت‌ها را در ارگان نیزم اجتماعی را شامل نمی‌شود . خاص‌گرایی بر ساختار بوروکراتیک غالب است ، و این نکته بخصوص در مورد بوروکراسی دولتی صدق می‌کند . همان‌طور که تحلیل یا رولاسونکی نشان می‌دهد ، دولت نمی‌تواند تمامیت نیازمندی‌های اجتماعی را منعکس کند ، چرا که ، با اجتماعی شدن وسائل تولید ، دولت تضادهای موجود میان واحد های منفرد تولیدی و مصرفی را در خود جذب می‌کند . اقتصادی که به حال خود رها شده باشد ، نخواهد توانست گام موثری به جلو بردارد . در سوسیالیسم واقعاً موجود ، اقتصاداً در نیست که بطور خودبخودی خود را بیسان

کند ؛ خودجوشی نه تنها مورد علاقه نیست ، بلکه در واقع ناممکن است . از آن جا که کل فعالیت‌های اقتصادی ، یعنی کل حیات مولد جامعه ، کاملاً وابسته به دستورالعمل‌های دولت است ، در نتیجه ، نهاددهای دولتی تنها نیروی محرکه واقعی رشد اقتصادی‌اند . بدین ترتیب ، دولت به مثابه تنها فاعل اقتصادی ، و یا به‌گفته ورنزسکی ، "لوکوموتیو حرکت و رشد اقتصاد" ، کلیه منافع ویژه موجود در اقتصاد را قبضه می‌کند . این امر بسیار مدخربسی دارد - بوروکراسی دولتی قادر نخواهد بود که صرفاً به کمک معقول بودن فعالیت‌ها پیش‌رایک دست نماید . در عوض ، بوروکراسی محتاج "دستورالعمل" از حزب می‌شود . در نتیجه ، حزب به تجسم تقدم سیاست بدل می‌گردد . بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که حزب و بوروکراسی دولتی که با رو بر اساس نمونسه جمهوری دموکراتیک آلمان مورد تحلیل قرار داده است ، با منطق نظام سلطه هم‌خوانی دارند . این نکته را هم باید افزود که هر چند در سرمایه‌داری بوروکراسی معقولیت خود را از ازل سودآوری و از تحقق سرمایه که کلیه فعالیت‌ها را تحت الشعاع قرار می‌دهد ، اتخاذ می‌کند ، اما ، ضرورت رهبری سیاسی که تنها توسط یک حزب می‌تواند تحقق پذیرد ، از تقدم سیاست منتج می‌شود . در سوسیالیسم واقعاً موجود ، پایه و دلیلی مرکزی بودن موقعیت حزب در تعیین شیات و یا عدم شیات نظام سلطه در ضرورت تنظیم جامعه بر اساس اصل تقدم سیاست حای دارد . در ادا مه نظریات یا رولاسونکی ، احتمالاً نخواهد بود اگر این فرضیه را مطرح نمائیم که منشاء بحران در کشورهای سوسیالیستی واقعاً موجود در حزب به مثابه یک نهاد ریشه دارد .

کمبود به مثابه اساس بازتولید بوروکراسی

پیش‌بعدی این است که در سوسیالیسم واقعاً موجود سلطه بوروکراتیک چگونه خود را بازتولید می‌کند؟ می‌توان گفت که تا لوده سلطه در کمبود در اداره این کمبود ریشه دارد . ترونتسکی اشاره می‌کند که بوروکراسی تنها زمانی می‌تواند گسترش یابد که مردم ناگزیر باشند که برای کالاهای مصرفی خاصی در صف بایستند . اما ، وقتی که از بوروکراسی به مثابه اداره کمبود سخن گفته می‌شود ، منظور چیست ؟ با توجه به این نکته که سرمایه‌داری ثروت هنگفتی تولید کرده ، ممکن است چنین به نظر آید که در سرمایه‌داری دیگر به سختی می‌توان از کمبود سخن راند . در جهان و نیز در میان اقشار فرودست در کشورهای بسیار پیشرفته سرمایه‌داری ، به خاطر نحوه توزیع ثروت ، کمبود مطلق هم‌چنان وجود دارد . حتی اگر فعلاً این واقعیت را در نظر نگیریم ، به هر حال ، کمبود هم‌چنان به منزله یک اصل ساختاری که بر طبق آن سودآوری سرمایه خود را متعین می‌سازد ، باقی مانده است . به علت کمبود ابزارهای لازم ، در امر تحقق حداکثر سود بطور دائم وقفه حاصل می‌شود . اگرچه ممکن است که کارگران تا سر حد امکان استثمار شوند ، ولیکن برای سرمایه‌داری میزان هرگز کافی نیست . حتی اگر تولید یک کالای خاص به تقدیمش عظیمی از ابزار را پویا نینداید ، هنوز دلیلی برای حذف کامل رقابت نیست . ممکن است تقاضا برای محصول خاصی بسیار زیاد باشد ، ولیکن جهت تضمین تحقق سود محاسبه شده توسط سرمایه‌دار ، یعنی سودی که به آن چشم امید بسته ، هرگز کافی نیست . از اینرو ، در سرمایه‌داری ، کمبود یک اصل ساختاری رشد است که غلبه بر آن ممکن نخواهد بود . در نتیجه ، تا آن زمان که اصل سودآوری وجه تولید بوروکراسی سرمایه‌داری حکم فرما باشد ، اداره بوروکراتیک کمبود یک قانون طبیعی اجتماعی است .

حتی در سوسیالیسم واقعاً موجود نیز کمبود یک اصل ساختاری باقی می‌ماند . تاکید بر اندازه‌گیری که در بطن این وجه تولید موجود است و در بلا بیان اشاره شد ، مبین همین اصل است . این سنگ نظری کمسی مستقیماً از ضرورت توجیه سلطه استبدادی نشأت می‌گیرد . چنانکه قبلاً هم ذکر شد ، اصول بوروکراسی عبارتند از : دست یافتن به بالاترین نرخ رشد ممکن محصولات اجتماعی ، افزایش میزان مصرف ، صنعتی کردن ، افزایش بودجه آموزشی ، و غیره . به علاوه ، این کوتاه‌اندیشی الزاماً بطور دائم بازتولید می‌شود ، و بوروکراسی به تقویت بازتولیدش می‌پردازد . همان‌طور که مشاهده شد ، بوروکراسی همواره منافع خاصی را نمایندگی می‌کند - منافع متفاوتی که در قالب هدف ساختگی افزایش رشد ، هدفی که سپس همسنگ با سوسیالیسم معرفی می‌شود ، به یک سنتز



کاذب می‌سند. رودلف بارو به درستی اشاره می‌کند که این جهت‌گیری به سمت "رشد"، برنامهریزی غیرقابل انعطاف و خشکی رانیز به دنبال دارد. اما، این برنامه بی‌چون و چرا، تنظیم دموکراتیک جریسان تولید را غیرممکن می‌سازد، زیرا چنین برنامه‌ای از همان ابتدا چشم‌انداز هرگونه تبدیل دیگری را حذف می‌کند. به گفته بارو "بدون وجود یک منبع ذخیره نیروی کار برای برنامه اقتصاد، دموکراسی در کارخانه برای کارگران مولد تقریباً ناممکن است." در نتیجه، برنامه ریزی اقتصادی هیچ ساختار واقع‌گرایانه نخواهد گشود. و به همین ترتیب، برای کارگران خارج از ساعات کار مقرر فرصتی باقی نخواهد ماند که بتوانند در ساختارهای دموکراتیک تصمیم‌گیرنده و یا در تعیین بدیل‌های برنامه‌های شرکت کنند. این بدان معناست که تولیدکنندگان (و مصرف‌کنندگان) در نهایت تابع جهان اشیای باقی مانده‌اند. زیرا که در هر حال برنامه‌ها نوسل به نیازها و ضرورت‌های اقتصادی توجیه می‌شود. بدین ترتیب، قلمرو ضرورت بسط داده می‌شود و قلمرو آزادی را می‌پوشاند. یعنی، ضرورت، مانند سدی ناب و غلبه‌ناپذیر، همواره در تقابل با قلمرو اراده و کیفیت قرار داده می‌شود. و این کاملاً با سرمایه‌داری متفاد است. زیرا در آنجا ساختار کمبود برای اصل تحقق سرمایه‌اساسی است. سوسیالیسم واقعاً موجود، کمبود را همچون سدی در برابر منابع انسانی و طبیعی باز تولید می‌کند. تداوم مفهومی بورژوازی علم، اصرار در ارزیابی خوش‌بینانه از نیروهای مولده و انقلاب علمی و تکنولوژیک، صامحه نسبت به ذخائر طبیعی، و در نهایت نسبت به طبیعت درونی و بیرونی انسان، جملگی برو وجود یک مکانیزم تنظیم‌کننده دلالت دارند که از ایجا در رابطه صحیح با قدرت طبیعت جلوگیری کرده، آن را به یک "عامل مزاحم" تبدیل می‌سازد که عاقبت برنامه‌ها را تصحیح می‌کند. سازمانی که در برابر خوش‌باوری زمخت ماتریالیسم لیزم تاریخی و دیالکتیک نسبت به نیروهای مولده، بینش دیگری از علم و طبیعت شکل نگیرد، تقدم سیاست، که بی‌تردید به معنای پیشرفتی بر تقدم اقتصاد است، در همان مسیر کوشه فکری پراگماتیسم که در سرمایه‌داری محاسبات رورمه بودآوری را تعیین می‌کند، به انحطاط کشیده خواهد شد.

تضاد بین کارآئی و مشروعیت بوروکراسی

تنها تضمینی که برای غلبه آگاه‌های سیاسی بر نیروی مخرب خود-انگیخته اقتصاد وجود دارد، همانا برنامه‌ریزی اجتماعی (و اقتصادی) است. برخی از شرکت‌کنندگان در بحث‌های دهه ۱۹۲۰ در اتحاد شوروی، نظیر پروبیرازنسکی، در همان ایام بر اهمیت قانون برنامه در تقابل با خودانگیختگی قانون ارزش تاکید می‌کردند. به نظر آن‌ها، برنامه، به منزله بیان و تجسم تقدم سیاست، باید تضمینی می‌بود برای آن که به محدودیت‌های بازتولید اجتماعی به مثابه مرزهای ثابت و خارجی بر خورد نشود، بلکه همچون محدوده‌های همواره انعطاف‌پذیر و قابل تغییر در نظر گرفته شوند که تابع تصمیم‌گیری‌های اجتماعی هستند. بنا بر آن بود که برنامه‌ها بیان و تجسم تقدم سیاست باشد که توسط حزب به منزله یک نهاد فرموله می‌شود (ما در این جابه‌مآئل تکنیکی آن نمی‌پردازیم).

دقیقاً همین رابطه ما بین حزب و برنامه‌هاست که به یک تضاد تبدیل شده است و به شکل بحران‌های دوره‌ای منفجر می‌گردد. برای توضیح بیشتر این نکته با یک پیشنهاد شروع می‌کنیم. در سوسیالیسم واقعاً موجود، میان کارآئی اقتصادی و اساس مشروعیت بوروکراسی تضادی وجود دارد. بوروکراسی، یعنی بوروکراسی دولتی و حزبی، همواره با بدیمن هدف رشد و اشکال تشکیلاتی لازم برای دست یافتن به آن در نوسان باشد. به سبب خاص گزاینی اقدامات بوروکراتیک (حتی اگر ادعا شود که این اعمال معرف منافع کل‌جامعه هستند)، همواره مشکلاتی بروزی می‌کنند. به دلیل میزان بازدهی موجود (همانطور که مشاهده کردیم مبتنی بر سنجش‌های کمی کوتاه‌نظرانه)، این مشکلات به منزله عدم کارآئی و معایب مثبت می‌شوند. از ایبرو، در یک اقتصاد با برنامه‌ها که عملکردش منطبق با اراده سیاسی فرموله شده کل یک جامعه نیست، پایه‌های اقتصادی، یعنی بوروکراسی حزبی و دولتی،

با بحران مواجه می‌شود. زیرا که مشروعیت بوروکراسی مبتنی و در نتیجه وابسته به کارآئی اقتصادی است. ما حاصل این همه، اصلاحات اقتصادی است. به خاطر تقدم سیاست، تحقق چنین اصلاحاتی، در مقایسه با اقتصادهای سرمایه‌داری، بسیار سهل‌تر است، به ویژه در مکانیزم‌های هدایتی اقتصاد. اصلاحات اقتصادی بی‌شمار در جوامع سوسیالیستی واقعاً موجود، که میان تمرکز و عدم تمرکز در نوسانند، نه فقط در قالب مضامین اقتصادی آن‌ها، بلکه همچون اصلاحات بوروکراتیک باید دریافت. بوروکراسی در تلاش آن است که به کمک این اصلاحات شکل تشکیلاتی‌نهادی جدیدی به خود دهد تا بدین وسیله موجب بهبود کارآئی اقتصادی و انکشاف اجتماعی شود و در نتیجه بتواند پایه‌های مشروعیت خود را حفظ کند. این قبیل اصلاحات نه موجب پیدایش دگرگونی‌های اساسی در ساختار سلطه در جوامع سوسیالیستی واقعاً موجود می‌گردند و نه مناسبات ما بین انسان، طبیعت، و جامعه را دگرگون می‌سازند. اما، برای ظهور یک هدف اجتماعی دیگر، با جهت‌گیری بسوی کیفیت و ارزش صرف، در تقابل با تاکید بر کمیت که بر برنامه‌ریزی کنونی غالب است، چنین دگرگونی‌های اساسی تنها راه ممکن‌اند.

به اصلاحات اقتصادی دهه ۱۹۶۰ که در کلیه کشورهای اروپای شرقی، منجمله اتحاد شوروی، صورت گرفتند ولیکن بعدها کمیاب‌تر شدند، نگاه کنیم. عدم موفقیت الگوی برنامه‌ریزی مرکزی تنها ناشی از مشکلات طرح، اجرا و کنترل برنامه نبود، بلکه عمدتاً، برنامه‌ریزی مرکزی با اصل انقیاد در سلطه بوروکراتیک و خاص گزاینی ناشی از آن در تضاد افتاد. اهداف اجتماعی برنامه فدای منافع خاص بوروکراسی شدند.

در اینجا یادآوری آن شکلی که تنظیم منافع خاص در جوامع سرمایه‌داری بورژوازی به خود می‌گیرد، خالی از فایده نخواهد بود. در قلمرو اقتصاد، از طریق رقابت موجود در بازار میان منافع ویژه، در این جوامع مکانیزمی به مثابه یک اصل اجتماعی وجود دارد که چیزی شبیه یک سنتز اجتماعی را ایجاد می‌کند. این امر، پنهان از تولیدکنندگان و به بهای گزاینی برای جامعه اتفاق می‌افتد. قوانین حرکت وجه تولید سرمایه‌داری که مارکس به تحلیل آن‌ها پرداخت، چیزی جز برابری در متوسط اجتماعی واحدهای مشخص سرمایه و کارگران منفرد و با کارگران متجمع نیستند. ظاهر بازار مکانیزمی را فراهم می‌آورد که این یا آن خودگزاینی فردی را به وضعیت مطلوب اجتماعی (و یا حداقل نزدیک به آن) مستحیل می‌گرداند. نظیر این سخن مانند ویل در کتاب افسانه زنیوران که "شرارت‌های شخصی به فضیلت‌های اجتماعی تبدیل می‌شوند". جمع گزاینی نظام سیاسی، با روشی مشابه مکانیزم بازار در قلمرو اقتصاد، منافع سیاسی ویژه، حداقل آن‌ها را که در حاشیه قرار ندارند (یعنی آن‌ها را که توسط دخالت دولت سرکوب نشده‌اند) از مافی عبور داده و تنظیم می‌کند. مطابق این الگوی بورژوازی، جامعه می‌تواند بر مآئل ناشی از انقیاد دو خاص گزاینی فایق آید. می‌دانیم که در جریان انکشاف جامعه بورژوازی، بویژه در نتیجه پیدایش انحصارات و گرایش‌های بحران در حوزه اقتصادی، و در جریان رشد فاعل فعال جامعه (طبقه کارگر)، این تنظیم از طریق بازار و این از مافی عبور دادن جمع گزاینه، در مقایسه با مداخلات و دست‌کاری‌های مستقیم دولت، نقش کمتری دارد. نتیجه این می‌شود که منافع ویژه اجتماعی خود را به صورت تضادهای سیاسی اداری در حوزه دولت (به مفهوم وسیع کلمه) تحدید تولید می‌کنند.

عدم مکان تنظیم تضادهای از طریق بازار

در سوسیالیسم واقعاً موجود، محدوده‌های این مکانیزم‌های تنظیم‌کننده بسیار باریک‌ترسیم شده‌اند. زمانی که ما از بازار و جمع‌گزاینی سخن می‌دانیم، به "مکانیزم‌ها" به مفهوم تکنیکی آن‌ها، که می‌توانند تابع شرایط اجتماعی و یا نظام‌های اجتماعی متفاد و قرار گیرند، اشاره نمی‌کنیم؛ بلکه آن‌ها بیشتر اصولی اجتماعی هستند که بر ساختار جامعه نفوذ دارند. تحولات تاریخی جوامع فرا انقلابی کاملاً

به وضوح این تمایز نشان داده است. گذار به تنظیم ز طریق بازار تحت سیاست جدید اقتصادی (نپ) در شوروی پس از ۱۹۲۱، مثال گویای آن است. طبقه جدیدی از دهقانان کوچک و متوسط، تجار و پیشه‌وران رشد یافت. این طبقه جدید با لقه توان آن را داشت که برای حزب بلشویک که در صد قول‌اندن تقدم سیاست در زمینه برنا مریزی و صنعتی‌گردی بود، مشکلات اقتصادی و سیاسی عظیمی را به وجود آورد. تقدم سیاست مستلزم برنا مریزی اقتصادی و اجتماعی است و در شرایطی که فرصت‌های با لنسبه مهمی برای مکانیزم‌های بازار ایجاد می‌شود، به تحلیل می‌رود و به شکوفایی مجدد تقدم اقتصادی انجامد. حتی اگر مسائل تولیدی کماکان در مالکیت دولت باقی بماند، باز هم با وضع مشابهی مواجه خواهیم بود. زیرا، برای آن که مکانیزم بازار شکوفا گردد، استقلال مدیریت واحدهای تولیدی یا افزایش یا بدت مدیریت بتواند بسسه رویدادهای بازار را کنش لازم نشان دهد. بنابراین، اگر تعقیب منافع خاص به نفع گسترش تنظیم به واسطه بازار انجامید به شدت در تلاش برای کاهش تخاصات ناشی از تضاد میان انقیاد و مطلقیت احتیاج عمومی بوروکراسی، آنگاه مکانیزم بازار بی‌ظن خود رفتار فرعی و خاصی گرایانه را تولید خواهد کرد.

اهمیت مکانیزم بازار در این واقعیت نهفته است که رفتار فرعی رارسمیت می‌بخشد و بدین ترتیب از توانایی تخاصات می‌کاهد. اما، این را به قیمت تضعیف تقدم سیاست و تقویت تقدم اقتصاد انجام می‌دهد. بدین ترتیب، پایه اجتماعی حزب را به تحلیل می‌برد. بدین علت است که آن دسته از ملاحظات اقتصادی که موجب افزایش نفوذ مکانیزم بازار می‌شوند، همواره حرکتی در جهت تمرکز را به دنبال دارند. این است توضیح منطقی برای سیاست‌هایی که میان جهت‌گیری‌های اقتصاد متمرکز و اقتصاد متمرکز در نوسانند.

بهر رو، باید نکته‌ای را روشن سازیم. زمانی که ما از بازار سخن می‌گوئیم منظور ما از موجود ما بین واحدهای تولیدی در یک اقتصاد دملی شده و سوسیالیستی است، نه بازار برای محصولات مصرفی و نیروی کار. تا آن زمان که پول و واسطه تبادل کالا باشد، امکان از بین رفتن مناسبات بازار وجود ندارد، مگر به قیمت برنا مریزی مرکزی نیروی کار و اقدام به حیره بندی. به علاوه، نه فقط واحدهای تولیدی بلکه، واحدهای مصرفی، و خانوارها، نیز در بازار شرکت دارند. ولودیمیر زبروس تأکید می‌کند که در شرایط کمبود، وجود این بازارها پیش‌شرطی است برای جلوگیری از تحدید غیر ضروری آزادی‌های سیاسی. الفای بازار در حوزه کالاهای مصرفی از طریق حیره بندی نه فقط آزادی مصرف را کاهش می‌دهد و "حاکمیت مصرف‌کننده" را (که در واقع هیچگاه وجود نداشته) از میان بر می‌دارد، بلکه همچنین به پیدایش دستگا ه کنترل اقتصادی سیاسی دیگری منجر می‌شود که به معنای بردن قلمروهای اجتماعی بازم بیشتر تحت کنترل ساختار بوروکراتیک سلطه است. تحدید و یا حذف بازار کار متوسط یک نظام اداره متمرکز کار رنیز به شکل مشابهی به معنای کاهش و یا حتی از بین رفتن آزادی‌های اساسی خواهد بود. در نتیجه، بسته به این که چه نوع بازاری را در مدنظر داشته باشیم، بازاری می‌تواند پیاپی مداهای کاملاً متفاوتی برای سلطه بوروکراسی داشته باشد. در حالی که گسترش بازار برای کالاهای مصرفی و یا برای نیروی کار یک شرط اساسی برای وجود حداقلی از آزادی‌های سیاسی است، ولیکن، گسترش بازار میان واحدهای تولیدی معرف وجود مزایای روبه افزایش برای یک قشر اجتماعی خواهد بود که می‌تواند شا لوده نظام سلطه را از ازا و بسسه‌ای واپس‌گرایانه تخریب کند.

این بحث با یدروشن کرده باشد که در کشورهای سوسیالیستی واقع موجود، اشکال سیاسی سلطه موجود، چه از طریق برنا مریزی متمرکز به تعقیب تقدم سیاست بپردازند، چه به کمک تنظیم به واسطه بازار در صد حل مسائل ناشی از تضاد بدین تمرکزگرای و خاصی گرای باشند، توانایی آن را ندارند که شا لوده ساخته شده سلطه استبدادی بوروکراسی تیک را دگرگون کنند.

از آن جایی که شکل بوروکراتیک، توده‌های زحمتکش را هم چنان تحت انقیاد نگاه می‌دارد و باعث عدم تحرک اقتصادی و اجتماعی می‌شود، عدم گرای سلطه بوروکراتیک یک سلسله مسائل را به وجود می‌آورد. حفظ و بهبود گرای اقتصادی از نیازهای بوروکراسی برای کسب مشروعیت و نه نیازهای توده‌های زحمتکش حکایت می‌کند. کارگران اساساً

منفعل، و به مثابه مفعول فعال، محدود و تحت کنترل اند. حتی در الگوی جدید مکانیزم اقتصادی سیاسی اجتماعی که در دهه ۱۹۶۰ پیاپی شد، کارگران به صورت افراد ظاهری می‌شوند. منافع و نیازهای رها نمی‌بخش کارگران هیچ جایی در این الگو ندارد. از تحلیل بارومی توان چنین نتیجه گرفت: این امکان وجود دارد که نیازهای جبران‌کننده، که می‌توان آن‌ها را بطور کارگرایانه برنا مریزی، غالب شوند. در این فرآیند، اما، تضاد نهفته است. ارضای خواست‌های جبران‌کننده به کارگرایان دستگا ه اقتصادی بستگی دارد. این خواست‌ها به سوی پیشرفته‌ترین الگوها متمایل اند. در نتیجه، بوروکراسی، حداقل بطور پراکنده، ناگزیر از تامین آن چیزهایی است که فقدان آزادی پیشرفته‌ترین کشورها، یعنی کشورهای سرمایه‌داری، را جبران می‌کنند. بهر حال، ایجاد یک جامعه مصرفی جهت برآوردن این خواست‌ها مستلزم کارگرایان اقتصادی است و مکانیزم اقتصادی تنها زمانی می‌تواند کارگرایان داشته باشد که توده‌ها تا حدودی به حرکت درآمده، بسیج شده، و نفع مادی خود را در این کارگرایان ببینند.

از سوی دیگر، در درآمدت، توده‌ها منافع مادی خود را در جری اقتصاد حفظ می‌کنند و تنها آن زمانی که صنعت بسندگی لازم را داشته باشد، تا حدودی فعال خواهند بود. در نتیجه، علاقه دوگانه بوروکراسی، هم به داشتن یک مکانیزم اقتصادی کارگرایانه و هم در کنترل فعالیت کارگران، تضاد را به وجود می‌آورد. بوروکراسی اگر نتواند به کمک نرخ بالای رشد اقتصادی و از طریق افزایش درآمد مدیران تضاد سرپوش نهد؛ و نیز اگر نتواند، به منظور جلوگیری از نیازهای رها نمی‌بخش کارگران، نیازهای جبران‌کننده آن‌ها را برآورده سازد (و با به زبان عوامی به "اخذی" کارگران بپردازد)، آنگاه فعالیت‌های کارگران که خودنظام موجود آنها را می‌طلبد، از حیطه کنترل بوروکراسی خارج خواهد شد و عملاً شرایط یک دموکراسی صنعتی را ایجاد خواهد کرد. "بهار پراگ" در چکسلواکی یکی از این موارد بود. بوروکراسی موفق نشد که نیازهای جبران‌کننده کارگران را برآورده سازد و یا دامنه بسیج آن‌ها را محدود سازد. در نتیجه، در واقعیت امر، فعالیت‌های کارگران به ایجاد کارگان‌های خودگردانی انجامید. نه نظام بوروکراتیک انتقال از بالا به پایین، نه تحریک احساسات ایدئولوژیک کارگران، نه توسل اخلاقی به همبستگی پرولتری، و نه رابطه با اتحاد شوروی "برادر"، هیچ یک دیگر نمی‌توانستند تضاد مابین کارگرایان و مشروعیت را که محصول نظام سلطه بود، حل کنند.

لازم به تذکر است که توضیح فوق تنها در مورد چکسلواکی در ۱۹۶۸ صدق می‌کند. در جمهوری دموکراتیک آلمان، اتحاد شوروی، و دیگر کشورهای سوسیالیستی واقع موجود، سیاست عدم تمرکز هیچگاه از کنترل بوروکراسی خارج نشد. مکانیزم انتقال قدرت به نحو احسن کار نکرد. مورد چکسلواکی، اما، نشان می‌دهد که سلطه بوروکراتیک به هیچ وجه پایدار نیست و دوره‌های اصلاحات و ضد اصلاحات نمی‌توانند تا بینهایت به دنبال یکدیگر بیایند.

همانطور که نشان داده شد، بوروکراسی اساس سلطه نیست، بلکه بوروکراسی خود سلطه را در بیطن خود می‌پروراند. بوروکراسی شکلی است مبتنی بر تقسیم کار که، که در آن استبداد سیاسی در کشورهای سوسیالیستی واقع موجود، خود را نهادی می‌کند. مکانیزم سلطه بسیار پیچیده است، و صرفاً به کمک واژه اداره بوروکراتیک انحصاری دستگا ه تولیدی نمی‌توان آن را توضیح داد. این پیچیدگی مساله توسط مقوله "تقدم سیاست" توضیح داده شد و به این نتیجه رسیدیم که سلطه بوروکراتیک، و همچنین مشروعیتش، در مقایسه با جوامع سرمایه‌داری غربی، تا حدود بسیار زیادی یک مساله سیاسی است. در نتیجه، برای دگرگونی اساسی جوامعی که انقلاب راپشت سر گذرانده‌اند، یک عمل انقلابی برای سرنگونی مناسبات سرمایه‌داری ضرورت ندارد. در عوض، همانطور که تحولات "بهار پراگ" نشان داد، برای درهم‌نگستن انقیاد و خاصی‌گرای که توده‌ها را به واسطه اشکال استبدادی و بوروکراتیک سلطه در خود محصور کرده است، بسیج سیاسی شدن توده‌ها ضرورت می‌یابد. افزون بر آن که، مطالبه صرف نیازهای جبران‌کننده، یعنی "ارضای کاذب"، باید مردود شناخته شود. منافع رها نمی‌بخش توده‌ها باید در اشکال نوین باز تولید اجتماعی، که تقسیم کار که رانفی می‌کند، سازمان داده شوند. رودلف بار و بر این فرا شد دگرگونی ریشه‌ای نسام بقیه در صفحه ۹۸

"انقلاب فرهنگی" می‌نهد. اما، نه به آن معنایی که در دهه ۱۹۶۰ در چین از این واژه استفاده شد، و نه به آن شکلی که چپ‌دراویای غربی از آن الهام گرفت. بلکه، به معنای دقیق تری که با شرایط بازتولید درجوامع فراتقلابی ارتباط دارد. در این رساله فقط آن مفاهیمی مورد بحث قرار گرفته اند که برپایه مدهای استراتژی سیاسی یک تحلیل‌تئوریک تاکید می‌گذارند ●

منابع

Bahro, Rudolf. *The Alternative in Eastern Europe*. n.p. New Left Books, 1978.

Deutscher, Isaac. *The Unfinished Revolution: Russia, 1917-1967*. London: Oxford University Press, 1967.

Jaroslawski, Jan. *Soziologie der Kommunistischen Partei*. Frankfurt-am-Main/New York: Campus, 1978.

Krader, Lawrence. *The Asiatic Mode of Production: Sources, Development and Critique in the Writings of Karl Marx*. Assen: van Gorcum, 1975.

Weber, Max. *Economy and Society*. Volume 1. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1978.